

اُسَید بن ابی اُسَید

وابسته ابوقتاده انصاری و کنیه‌اش ابوابراهیم بوده است. او در آغاز خلافت منصور در گذشته و کم حدیث بوده است.

عباد بن ابی صالح

وابسته و آزاد کرده جَویریة است که زنی از قبیله قیس بوده است. عباد از برادرش سُهیل بزرگتر است و سُهیل از او گاهی روایت کرده است. عباد در خلافت مروان بن محمد در گذشته و مردی کم حدیث و مستضعف بوده است.

برادرش، سُهیل بن ابی صالح

محمد بن عمر واقدی از گفته ابن ابی ذئب و کسان دیگری از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: * سُهیل بر مرگ برادرش عباد سخت اندوهگین شد تا آنجا که با خود سخن می‌گفت. سُهیل که محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده در خلافت ابوجعفر منصور در گذشته است. مردم مدینه و مردم عراق از او حدیث نقل کرده‌اند.

صالح بن محمد بن زائدة لیشی

از نژادگان ایشان - خاندان لیث - است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: من او را دیده‌ام ولی چیزی از او نشنیده‌ام. کنیه‌اش ابوواقد و مردی اهل جهاد بود و پس از قیام محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه در گذشت. او از سعید بن مسیب و ابوسلمة بن عبدالرحمان و عمر بن عبدالعزیز روایت کرده و او را احادیثی است و ضعیف است.

ابوجعفر خطمی

نام و نسب او چنین است: عُمَیر بن یزید بن عُمَیر بن حبیب بن حباشة بن جویر بن عبیدالله بن غیان بن عامر بن خطمة، نام خطمه عبدالله و نسب او چنین است: عبدالله بن جُشم بن مالک بن اوس. مادر ابوجعفر خطمی، ام قاسم دختر عقبه بن فاکه بن سعد بن جبر بن عبیدالله بن غیان بن عامر بن خطمه است. او را فرزندی نبوده و نسلی از او باقی نمانده است. شعبه و حماد بن سلمة و یحیی بن سعید قَطَّان از او روایت کرده‌اند.

محمد بن عبدالرحمان بن لیبیة

این لیبیة که زنی غیر عرب بوده مادر محمد است. عبدالرحمان پدر محمد برده آزاد کرده و وابسته قریش بوده است. محمد بن عبدالرحمان، ابن عمر را دیده و از او و نیز از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است. عبدالحمید بن جعفر و أسامة بن زید از محمد بن عبدالرحمان روایت کرده‌اند. محمد بن عمر واقدی هم او را دیده است ولی چیزی از او روایت نکرده است. محمد بن عبدالرحمان کم حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن حرملة اسلمی

کنیه‌اش ابو حرملة و از خاندان مالک بن اقصی برادران اسلم و از قبیله خزاعه بوده است. او در روزهای قیام و خروج محمد بن عبدالله بن حسن در گذشته است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: او را دیده‌ام ولی چیزی از او نشنیده‌ام. محدثی مورد اعتماد و پُر حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن محمد بن عبدالله

کنیه‌اش ابو محمد و از قبیله قارة است و پیوند او به جون بن خزیمه است. عبدالرحمان که

مردی کم حدیث بوده تا روزگار خلافت منصور زنده مانده است.

عبدالواحد بن ابی عؤن دؤسی

از نژادگان دوسی‌ها و پیوسته به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بوده است. منصور در مورد محمد بن عبدالله او را متهم می‌داشته که از جایگاه محمد آگاه است. عبدالواحد از بیم منصور به ناحیه قدوم گریخت و پیش محمد بن یعقوب بن عتبه مخفی و پناهنده شد و همان جا به سال یکصد و چهل و چهار به مرگ ناگهانی در گذشت. او را احادیثی است.

اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة

کنیه‌اش ابوسلیمان و از وابستگان به عثمان بن عفان است. بدین معنی که ابوفروة نیای اسحاق برده آزاد کرده و وابسته عثمان بوده است. می‌گویند: عبید حفار، ابوفروة را به جای خویش به بردگی عثمان داده و عثمان بعدها ابوفروة را آزاد کرده است. ابوفروة از خوارج بوده و همراه ابن زبیر جنگ می‌کرده و کشته شده و در مسجدالحرام به خاک سپرده شده است. یکی از فرزندان ابوفروة می‌گوید: نام و نام پدر ابوفروة، اسود و عمر و از قبیله یلی بوده است. عبدالله بن ابی فروة در عراق همراه مصعب بن زبیر بوده و مصعب بر او اعتماد داشته است، عبدالله اموال بسیاری به چنگ آورده است. اسحاق بن عبدالله در مسجد حضرت ختمی مرتبت (ص) حلقه درسی داشته است و خویشاوندانش که در مدینه بسیار بوده‌اند در آن حلقه می‌نشسته‌اند. اسحاق همراه صالح بن علی در شام بوده و شامیان از او حدیث شنیده‌اند. او سپس به مدینه آمده و به سال یکصد و چهل و چهار در خلافت ابوجعفر در گذشته است. اسحاق پر حدیث بوده و حدیثهای ناشناخته روایت می‌کرده است و به حدیث او استناد نمی‌کرده‌اند.

برادرش، عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة

یحیی بن سعید انصاری از او حدیث نقل می کرده است. عبدالحکیم از برادرش اسحاق استوارتر و مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. او در مدینه حلقه درس داشته و فتوی می داده است. کنیه او ابو عبدالله بوده و چندان زنده بوده که به سال یکصد و پنجاه و شش پایان در خلافت منصور در گذشته است. محمد بن عمر واقدی از او حدیث شنیده است. تنی چند از برادرانش از جمله صالح بن عبدالله... ابوالحسن^۱ و ابراهیم و عبدالغفار پسران عبدالله فتوی می داده اند و حدیث نقل می کرده اند.

مهاجر بن یزید

از بردگان آزاد کرده و وابسته خاندان ابو ذئب عامری است و کنیه اش ابو عبدالله بوده است. ابن ابی ذئب می گوید: همراه مهاجر برای عطاء بن ابی رباح نامه ای نوشتم. مهاجر کم حدیث بوده است.

خطاب بن صالح بن دینار تمار

از بردگان آزاد کرده و وابسته خاندان قتادة بن نعمان انصاری از تیره ظفري است. کنیه اش ابو عمر و از برادرش مجهد بن صالح بن دینار مسن تر و قدیمی تر است. او به سال یکصد و چهل و سه در خلافت ابو جعفر منصور در گذشته است.

مهاجر بن مسمار

آزاد کرده و وابسته سعد بن ابی وقاص زهری است. پس از قیام و خروج محمد بن عبدالله

۱. افتادگی در اصل نسخه است.

بن حسن و گفته شده است به سال یکصد و پنجاه در گذشته است. او را احادیثی است و آن چنان که برخی گفته‌اند نبوده بلکه حدیث او پسندیده است.

برادرش، بُکیر بن مسمار

کنیه‌اش ابو محمد بوده است. محمد بن عمر واقدی او را دیده و از او حدیث شنیده است. بُکیر را احادیثی است. وضعیت او نزدیک به برادرش مهاجر است و به سال یکصد و پنجاه و سه در گذشته است.

عبدالله بن یزید بن فنطس

کنیه‌اش ابویزید و از نژادگان قوم است و به سال یکصد و چهل و نه در گذشته است. ابن ابی ذئب از او روایت کرده است. عبدالله بن یزید از انس بن مالک و سعید بن مسیب روایت کرده است.

محمد بن عجلان

آزاد کرده و وابسته فاطمه دختر ولید بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است. کنیه‌اش ابو عبدالله و مردی پارسا و فقیه بوده است. او فتوی می‌داده و حلقهٔ درسی در مسجد داشته است. داود بن قیس فراء در حلقهٔ درس او می‌نشسته است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید خودم از عبدالله پسر محمد بن عجلان شنیدم که می‌گفت: * پدرم بیش از سه سال در شکم مادرش بوده است - مدت حمل او بیش از سه سال بوده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: من از زنده‌ای خاندان جحاف که از اعقاب زید بن خطاب هستند شنیدم که می‌گفتند هیچ زنی از ما در کمتر از سی ماه باردار نشده و مدت بارداری او هم همین‌گونه است، یعنی پس از هم‌بستری حدود سه سال یا کمتر و بیشتر خون نمی‌دیده‌اند آن گاه نشانه‌های بارداری در آنان آشکار می‌شده است بدون اینکه با آنان

هم بستری دیگری صورت گرفته باشد.

واقدی می گوید از مالک بن انس هم شنیدم که می گفت * گاهی ممکن است که مدت بارداری دو سال یا بیشتر طول بکشد و من کسی را می شناسم که مدت بارداری مادرش به او بیشتر از دو سال بوده است و مقصود مالک بن انس خود او بوده است.

واقدی می گوید: محمد بن عجلان با محمد بن عبدالله بن حسن به هنگامی که در مدینه قیام کرده بود همراهی کرد و چون محمد بن عبدالله کشته شد و جعفر بن سلیمان بن علی^۱ به حکومت مدینه گماشته شد کسی را گسیل کرد و محمد بن عجلان را پیش او آوردند. جعفر بن سلیمان او را سخت سرزنش کرد و سخنان درشت گفت که تو با آن دروغگو همراهی و خروج کردی و فرمان داد دست محمد بن عجلان را ببرند. محمد بن عجلان یک کلمه هم سخن نگفت. در همان حال لبهایش را تکان می داد و گمان می رفت که دعا می خواند. گوید: در این هنگام فقیهان مدینه که پیش جعفر بن سلیمان حاضر بودند و اشراف مردم مدینه گفتند خدای کارهای امیر را قرین به صلاح دارد، محمد بن عجلان فقیه و پارسای مردم مدینه است، کار بر او مشتبه شده و چنان پنداشته بود که محمد بن عبدالله بن حسن همان مهدی است که در باره اش روایت رسیده است و چندان تقاضا کردند که او را رها کرد. محمد بن عجلان برگشت و تا هنگامی که به خانه اش رسید یک کلمه هم سخن نگفت. محمد بن عمر واقدی می گوید، من محمد بن عجلان را دیدم و حدیث از او شنیدم. و او به سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و چهل و نه به روزگار خلافت ابو جعفر منصور در مدینه در گذشته و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

محمد بن ابی تریم

از بردگان آزاد کرده و وابسته خاندان ناصره از قبیله سلیم است. او پس از خروج محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه در گذشت.

۱. این مرد که پسر عموی منصور دوانیقی است از سال ۱۵۰ هجری امیر مدینه بوده است. به مبحث والیان مدینه در کتاب معجم الانساب، زامباور مراجعه فرمایید.

برادرش، عبدالله بن ابی مریم

او پدر یحیی بن عبدالله بن ابی مریم است که همراه هارون الرشید بوده است. او هم پس از خروج محمد بن عبدالله بن حسن در گذشته و گاهی از او روایت شده است.

مُسلِم بن ابی مریم

از آزاد کردگان و وابستگان یکی از اهل مدینه است. او برادر محمد و عبدالله نیست. مالک بن انس از او روایت کرده است. مُسلم نسبت به قدریه سختگیر و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

محمد بن عمر واقدی از گفته محمد بن عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می گفته است: * مُسلم بن ابی مریم نسبت به قدریه سختگیر بود و بر آنان و سخنان ایشان خرده می گرفت. گوید: پای مُسلم شکست، آن را رها کرد و در صدد معالجه و بستن آن بر نیامد. در این باره با او سخن گفتند. گفت: خداوند آن را شکسته است من آن را معالجه کنم در این صورت با او ستیز کرده ام!

جارت بن عبدالرحمان

ابن سعد بن ابی ذباب دؤسی، از آزادگان ایشان است. او در منطقه اَعْوَص که در فاصله یازده میلی مدینه بر راه عراق است سکونت داشت.

محمد بن عمر واقدی می گوید: او را دیده ام و محضرش را درک کرده ام، ولی چیزی از او نشنیده ام. او یک سال پس از قیام محمد بن عبدالله بن حسن در گذشته و کم حدیث بوده است.

برادرش، عبدالله بن عبدالرحمان

ابن سعد بن ابی ذباب دوسی، گاهی از او هم روایت شده است.

یزید بن ابی عبید

وابسته سلمة بن اکوع اسلمی است. او دو یا سه سال پس از قیام محمد بن عبدالله در گذشته و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

محمد بن ابی یحیی

نام ابویحیی، سمعان و از وابستگان و آزاد کردگان عمرو بن عبدنهم است که از شاخه خاندان سهم از قبیله اسلم بوده است. کنیه محمد بن ابی یحیی، ابو عبدالله بوده است. او پدر ابراهیم بن ابی یحیی محدث معروف مدنی است.

محمد بن ابی یحیی در مدینه به سال یکصد و چهل و چهار در خلافت ابوجعفر منصور در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است. یحیی بن سعید قطان از او روایت کرده است.

برادرش، انیس بن ابی یحیی

کنیه اش ابویونس بوده و به سال یکصد و چهل و پنج یا یکصد و چهل و شش در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

برادر آن دو، عبدالله بن ابی یحیی

کنیه اش ابو محمد بوده و به سال یکصد و پنجاه و دو در خلافت ابوجعفر منصور در گذشته

است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

اسماعیل بن رافع

کنیه اش ابورافع بوده است و او پسر ابو عُوَیمر است که از آزاد کردگان و وابستگان قبیلهٔ مُزَینه است. او که مردی پر حدیث و ضعیف بوده در روزگار کهن در مدینه در گذشته است. هموست که حدیث صور را به تفصیل نقل کرده است.

عبدالله بن سعید بن ابی هند

کنیه اش ابوبکر از وابستگان خاندان شَمخ از فزاره است. او به سال یکصد و چهل و شش یا هفت به روزگار حکومت ابوجعفر منصور در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث است. یحیی بن سعید بن قَطّان از او روایت کرده است.

سعد بن اسحاق

ابن کعب بن عجرة از قبیلهٔ بَلی و همپیمان خاندان سالم انصار بوده است. او پس از سال یکصد و چهل هجری و پیش از خروج محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه در گذشته است. مردی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است و یحیی بن سعید قَطّان از او روایت کرده است.

مِسُور بن رفاعه

ابن ابی مالک قرظی. برادرزاده ثعلبه بن ابی مالک است.

محمد بن عمرو

ابن علقمة بن وقاص لیثی از آزادگان قبیله لیث است. کنیه اش ابو عبدالله بوده و به سال یکصد و چهل و چهار در خلافت ابو جعفر منصور در مدینه در گذشته است. او هر چند پر حدیث بوده ولی ضعیف شمرده می شود.

سَلَمَة بن وردان جندعی

از وابستگان و آزادکردگان کنانه است. کنیه اش ابویعلی است. او تنی چند از اصحاب حضرت ختمی مرتبت را دیده است و مقدار کمی حدیث پیش او بوده است. محدثی استوار و فقیه بوده و در پایان خلافت ابو جعفر منصور در گذشته است. محمد بن عمر واقدی از گفته سلمه بن وردان ما را خبر داد که می گفته است: * جابر بن عبدالله و انس بن مالک و عبدالرحمان بن اشیم اسلمی را که از اصحاب رسول (ص) بودند همچنین مالک بن اوس بن حدثان را دیدم که موهای ریش و سرشان سپید بود.

عیسی بن حفص

ابن عاصم بن عمر بن خطاب بن نُفَیل بن عدی بن کعب ملقب به رباح بوده است. مادرش میمونه دختر داود بن کلیب بن یساف عتبه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن چشم بن حارث بن خزرج است. عیسی بن حفص این فرزندان را آورده است: دختری به نام اُبَیة که به همسری عبیدالله پسر عروه بن زبیر بن عوام در آمد و برای او فرزند آورد و دو دختر دیگر به نامهای اُم عمرو و اُم سلمه که مادرشان عبده دختر عبدالله بن سلمه بن ربیعه بن ابی اُمیة است. عیسی بن حفص به سال یکصد و پنجاه و هفت و در هشتاد سالگی در مدینه در گذشته است و آن هنگام پایان خلافت منصور بوده است. عیسی بن حفص از نافع و جز او روایت کرده است. او محدثی کم حدیث و از برادرزاده خود عبیدالله بن عمر بن حفص کوچکتر بوده است.

عبدالله بن عمر بن حفص

ابن عاصم بن عمر بن خطاب. مادرش فاطمه دختر عمر بن عاصم بن عمر بن خطاب است. عبدالله بن عمر این فرزندان را آورده است: رباح که از او هم گاهی روایت شده است و حَفْص و بگار که مادرشان اُبَیَّة دختر ابوبکر بن عبدالله بن عمر بن خطاب است، و اسماعیل که مادرش فَضِیْلَةُ دختر موسی بن عُبَیة بن عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن عَوْف است. کنیه عبدالله بن عمر، ابوعثمان بوده است. هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه بر ضد ابوجعفر قیام کرد عبدالله بن عمر به مزرعه خود رفت و آن جا از مردم کناره گرفت و همراه محمد قیام نکرد ولی دو برادرش عبدالله بن عمر عُمَری و ابوبکر همراه محمد بودند. محمد از عبدالله بن عمر پرسید ابوعثمان کجاست؟ گفت: در مزرعه خود، و چون من و ابوبکر همراه تو باشیم در واقع ابوعثمان هم با ما خواهد بود. محمد گفت: آری همینگونه است. محمد نه تنها از او که از همه کسانی که کناره گیری کرده بودند و با او همراهی نکرده بودند دست برداشت و هیچ کس را مجبور به همراهی با خود نکرد. و چون محمد بن عبدالله کشته و کار او سپری شد و مردم و سرزمینها آرام گرفتند، عبدالله بن عمر به مدینه بازگشت و همواره همان جا بود تا در سال یکصد و چهل و هفت به روزگار خلافت منصور در گذشت. عبدالله بن عمر محدثی مورد اعتماد و پر حدیث و حجت بوده است.

ابوبکر بن عمر بن حفص

برادر پدر و مادری عبدالله است. از او فرزندی باز نمانده است. او از برادرش عبدالله بزرگتر بوده و همراه محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرده است. او در جنگ کشته نشد و پس از آن در گذشت.

عبدالله بن عمر بن حفص

او هم برادر پدر و مادری ایشان است. عبدالله بن عمر این فرزندان را آورده است: قاسم،

ام عمرو، ام عاصم که مادرشان حَفْصَة دختر ابوبکر بن عمر بن عبدالرحمان بن عبدالله بن عمر بن عمر بن خطاب است.

عبدالله بن عمر احادیث بسیاری را از نافع روایت کرده است. او چندان زنده مانده که مردم و جوانان روزگار ما او را دیده‌اند. عبدالله بن عمر همراه محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرد و تا هنگام کشته شدن و پایان کار او همراهش بود و پس از آن مخفی شد. او را پیدا کردند و پیش ابوجعفر منصور آوردند. منصور او را دو سال در زندان مطبق زندانی کرد و سپس او را فرا خواند و گفت: با آنکه تو را گرامی داشتم و برتری دادم همراه آن دروغگو بر من خروج کردی. عبدالله گفت: ای امیر مومنان! هنگامی که فتنه بر پا بود به کاری گرفتار آمدیم که درست نمی‌دانستیم اینک اگر امیر مومنان مصلحت می‌داند به پاس احترام عمر بن خطاب ببخشد و درگذرد. منصور او را رها کرد و آزاد گذاشت. کنیه عبدالله بن عمر نخست ابوالقاسم بود. سپس گفت به پاس بزرگداشت رسول خدا کنیه آن حضرت را از خود برمی‌دارم و کنیه ابوعبدالرحمان را انتخاب می‌کنم و تا هنگام مرگ همین کنیه را داشت. عبدالله بن عمر به سال یکصد و هفتاد و یک یا یکصد و هفتاد و دو در مدینه در سالهای نخست خلافت هارون بن محمد^۱ درگذشت.

محمد بن سعد می‌گوید: ما او را با آنکه برادرش عبدالله بن عمر از او بزرگتر بوده است به منظور پیوستگی شرح حال برادران با یکدیگر در این طبقه قرار دادیم. هر چند عبدالله بن عمر بن حفص پر حدیث بوده است ولی او را ضعیف می‌شمرده‌اند.

عاصِم بن عُمر بن حَفْص

ابن عاصم بن عمر بن خطاب. از او فرزندی باقی نمانده است. او از برادر خود عبدالله بن عمر کوچکتر بوده و گاه از او روایت نقل کرده است، و ما او را در همین طبقه و همراه برادرش آوردیم. عاصم شاعر بوده و او را احادیثی است و ضعیف شمرده شده است.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که نام اصلی مهدی پدر هارون، محمد بوده است و منصور دوانیقی اصرار داشته است که او را مهدی بگویند - م.

ابوبکر بن محمد

ابن زید بن عبدالله بن عمر بن خطاب. مادرش کنیزی به نام شعشاء است. او فرزندی بر جای نگذاشته است. او پیش از سال یکصد و پنجاه و پس از قیام محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه در گذشته است. مردی کم حدیث بوده و گاهی از او روایت شده است.

عُمر بن محمد بن زید

برادر پدر و مادری ابوبکر است. او هم فرزندی بر جای نگذاشته است. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده و گاه از او روایت شده است. او اندکی پس از برادرش ابوبکر بن محمد در گذشته است.

عاصم بن محمد بن زید

او هم برادر پدر و مادری ایشان است. او هم در گذشته و فرزندی از خود باقی نگذاشته است. از او هم گاهی روایت شده است.

زید بن محمد بن زید

او هم برادر پدری و مادری ایشان است و فرزندی از او بر جای نمانده و از او گاهی روایت شده است.

واقد بن محمد بن زید

او هم برادر پدر و مادری ایشان است. واقد این فرزندان را آورده است: ابراهیم، عثمان، زید، محمد، عُمر، عبیدالله و ابوبکر که مادرشان رَمْلَة دختر موسی بن عبیدالله بن معمر بن

عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّة است. از او هم گاهی روایت شده است.

عبدالرحمان بن مُجَبَّر

ابن عبدالرحمان اصغر بن عمر بن خطاب. مادرش کنیزی به نام عایشه بوده است. عبدالرحمان از سالم بن عبدالله روایت شنیده است. مالک از عبدالرحمان روایت کرده است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: او را دیده‌ام و به تازگی در گذشته است ولی از او حدیثی نشنیده‌ام. عبدالرحمان بن مُجَبَّر این فرزندان را آورده است: محمد، عمرو، زید و بُرَيْهَة که مادرشان سوده دختر زید بن عبدالله بن عمر بن خطاب است.

ابوبکر بن عُمَر

ابن عبدالرحمان بن عبدالله بن عُمَر بن خطاب. مادرش کنیزی بوده است. ابوبکر بن عمر این فرزندان را آورده است: عمر، عبدالرحمان و حَفْصَة که مادرشان اُمّ بلال دختر معبد بن عبدالله بن حارث بن قیس بن هَيْشَة بن حارث بن اُمیة بن معاویة بن مالک بن عَوْف بن عمرو بن عوف بوده است.

هاشم بن هاشم

ابن عُنْبَة ابی وقاص بن اُھب بن مناف بن زهرة. مادرش کنیزی بوده است. هاشم بن هاشم پسری به نام هاشم آورده است که مادرش ام عمرو دختر سعد بن ابی وقاص بوده است. هاشم از عامر بن سعد و جز او روایت کرده است. ابوَضْمَرَة و عبدالله بن نُمَیر و کسانی جز ایشان از هاشم روایت کرده‌اند.

محمد بن عبدالله بن حسن

ابن حسن بن علی بن ابی طالب. مادرش هند دختر ابو عبیده بن عبدالله بن زمعة بن اسود بن

مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی است. محمد بن عبدالله این فرزندان را آورده است: عبدالله که در سرزمین کشمیر کشته شده و او را هشام بن عروه در میدان جنگ کشته است، علی که در مصر گرفتار آمد و در زندان در گذشت، حسن که در واقعه فح اعدام شد، موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس او را اعدام کرده است، فاطمه که پسر عمویش حسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن او را به همسری گرفت. زینب که او را محمد پسر ابوالعباس سفاح به همسری گرفت و در همان شب قیام پدرش در مدینه با او عروسی کرد. محمد پسر سفاح همراه عیسی بن موسی بود. محمد بدون آنکه زینب را پیش خود بیاورد در گذشت و سپس عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس او را به همسری گرفت و سپس از او جدا شد و محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس او را به همسری گرفت. زینب برای او دختری آورد که در کودکی در گذشت و محمد بن ابراهیم از زینب جدا شد و پس از او ابراهیم بن ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن بن علی او را به همسری گرفت. مادر این فرزندان محمد بن عبدالله أم سلمة دختر محمد بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است. پسر دیگری به نام طاهر داشته است که مادرش فاخته دختر فلیح بن محمد بن منذر بن زبیر بن عوام بن خویلد بوده است. پسری دیگر به نام ابراهیم که مادرش کنیزی بوده است.

گوید: محمد بن عبدالله، کنیه ابو عبدالله داشته است. او نافع برده آزاد کرده و وابسته ابن عمر را دیده و از او و جز او حدیث شنیده و روایت کرده است. او مردی کم حدیث بوده است. عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمان بن مسور بن مخرمة زهری و جز او از محمد بن عبدالله روایت کرده اند.

محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش ابراهیم همواره تنهایی را دوست داشتند و در صحرا زندگی می کردند و به حضور خلیفگان و والیان نمی آمدند.

محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الموالی ما را خبر داد که می گفته است شنیدم عبدالله بن حسن می گفت * پیش هشام بن عبدالملک رفتم. پرسید چرا دو پسر محمد و ابراهیم مانند دیگران پیش ما نمی آیند؟ گفتم: ای امیرالمومنین صحرا و تنهایی آن را خوش می دارند و نیامدن ایشان به حضور امیرالمومنین بدان سبب نیست که چیزی را ناخوش بدانند. هشام سکوت کرد. گوید: و چون دولت فرزندان عباس آشکار شد محمد و ابراهیم همچنان پوشیده بودند، هیچ کدام پیش هیچ یک از ایشان نیامد. ابوالعباس

سفاح در باره آن دو پرسیده، پدرشان به او هم همان گونه پاسخ داد که به هشام بن عبدالملک گفته بود. سفاح هم از ایشان دست برداشت. هنگامی که ابو جعفر منصور به حکومت رسید در جستجوی ایشان پافشاری کرد. آن دو به وحشت افتادند و بر کناره گیری و پوشیده زندگی کردن خود افزودند. منصور، زیاد بن عبدالله حارثی را به حکومت مدینه و مکه گماشت و او به جستجوی آن دو فرمان داد. زیاد در آن باره سستی و از اقدام بر آن کار خودداری کرد و چون این موضوع به آگهی منصور رسید بر او خشم گرفت و او را از حکومت برکنار کرد و محمد بن خالد بن عبدالله قسری را به حکومت مدینه گماشت و به او فرمان جستجوی آن دو و کوشش در آن کار را داد. او نیز مانند زیاد بن عبدالله رفتار کرد و در جستجوی ایشان و گرفتار ساختن آن دو نه تنها نکوشید که مدارا هم کرد. آن چنان که از جای ایشان آگاه می شد و سواران را به سوی دیگر روانه می ساخت. فرستادگان محمد و ابراهیم پیش زیاد می آمدند و او را از اخبار آگاه و نیازهایشان را بازگو می کردند و او بر می آورد. چون ابو جعفر منصور آگاه شد بر زیاد خشم گرفت و او را از حکومت مدینه کنار نهاد و رباح بن عثمان بن حیان مری را بر آن شهر گماشت و فرمانش داد که در جستجو و بازداشت آن دو کوشش کند. رباح در آن کار بدون سستی و ملاحظه اقدام کرد. محمد و ابراهیم ترسیدند و به کوهستان گریختند. رباح بر پدر و افراد خاندان ایشان سخت گرفت و در آن باره به منصور نامه نوشت. منصور در پاسخ به او نوشت که پدر و بستگان آن دو را پیش او گسیل دارد و او چنان کرد و آنان در ربنده پیش منصور رسیدند که آنان را به کوفه برد و در زندان هاشمیه زندانی کرد و ایشان در زندان منصور در گذشتند^۱. چون این خبر به محمد رسید با همراهان خود قیام کرد. گروهی از مردم قبیله جُهینة و شماری از اعراب ناشناخته و مردمی بسیار از قرشیان مدینه و جز ایشان و گروهی از بادیه نشینان و وابستگان ایشان بر او گرد آمدند. کار ریشه پیدا کرد و او بر خود بیالید و جامه سپید پوشید و بر ابو جعفر منصور خروج کرد و بر خلافت او دعوت می شد. محمد به مدینه آمد و آن جا را تصرف کرد. رباح بن عثمان بن حیان و پسر او را گرفت و زندانی کرد و در بند کشید. دوستان و وابستگان عباسیان را هم گرفت و در خانه ای زندانی کرد.

محمد بن عمر واقدی می گوید: محمد بن عبدالله دو روز باقی مانده از جمادی

۱. ضمن شرح حال عبدالله بن حسن در این باره و ستمهایی که بر ایشان شده بیشتر توضیح داده است.

الآخره سال یکصد و چهل و پنج بر مدینه پیروز شد. چون این خبر به ما که جوانان مدینه بودیم رسید از مدینه بیرون آمدیم و من در آن هنگام پانزده ساله بودم. و چون پیش او رسیدیم کنار نخلستانها و سکوهاى آن جا بود. مردم پیش او گرد آمده بودند و بر او می‌نگریستند و هیچ کس را از رفتن پیش او باز نمی‌داشتند. من هم نزدیک رفتم و او را دیدم و با دقت بر او نگریستم. سوار بر اسب بود. قبای سپید آکنده از پنبه پوشیده بود و عمامهٔ سپید بر سر داشت، مردی سیه چرده بود و نشان آبله بر چهره داشت. او گروهی را به مکه گسیل داشت و آن شهر را برای او تصرف کردند. برادرش ابراهیم بن عبدالله را به بصره گسیل داشت که آن شهر را گشود و بر آن پیروز شد. آنان همراه او جامهٔ سپید پوشیدند^۱ چون این خبر به ابو جعفر منصور رسید به بیم افتاد و کمر بر جنگ با او بست. منصور، عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را به نبرد محمد بن عبدالله به مدینه گسیل داشت و محمد پسر ابوالعباس سفاح و گروهی از سرهنگان و سپاهیان خراسانی را همراه او ساخت. حُمَید بن قحطبه طایی فرماندهی مقدمهٔ لشکر را بر عهده داشت. منصور لشکر را به اسب و قاطر و سلاح و خواروبار مجهز ساخت و از هیچ کاری فروگذاری نکرد. عیسی بن موسی بن ابی‌الکرام جعفری را که از یاران منصور و شیفتگان عباسیان بود نیز به مدینه گسیل داشت و به او اعتماد کرد.

عیسی بن موسی بن محمد با همراهان خود حرکت کرد و کنار مدینه فرود آمد. محمد بن عبدالله و همراهانش به جنگ او رفتند و چند روزی نبردهای سنگین کردند. تنی چند از قبیلهٔ جُهَینه که به بنی شجاع معروف بودند سخت پایداری کردند و بسیار کار آمد بودند و همگان کشته شدند. ابن خُضَیر که مردی از فرزندانگان ابن زُبَیر بود همراه محمد بن عبدالله بیرون آمده بود. به روزی که محمد بن عبدالله کشته شد، ابن خضیر چون میان یاران محمد بن عبدالله سستی و شکست را دید که شمشیر آنان را نابود ساخته بود از محمد اجازه خواست به مدینه برود. محمد که نمی‌دانست او چه کاری انجام خواهد داد به او اجازه داد. ابن خُضَیر به مدینه رفت و رباح بن عثمان بن حیان مَرّی و پسرش را سر برید و بازگشت و محمد را آگاه ساخت و سپس روی به نبرد آورد و چندان جنگ کرد که کشته شد. لشکریان بسیاری محمد را فرو گرفتند و چندان در جنگ پایداری کردند که محمد بن

۱. ملاحظه می‌فرمایید که چون جامه و شعار عباسیان سیاه بوده است اینان سپید پوشیده‌اند و به نظر می‌رسد که سپیدپوشی نمودار ستیز با عباسیان بوده است.

عبدالله در نیمه رمضان سال یکصد و چهل و پنج کشته شد و چون سرش را پیش عیسی بن موسی آوردند ابن ابی الکرام را فرا خواند و سر را به او نشان داد. ابن ابی الکرام آن را شتاخت و عیسی بن موسی سجده شکر انجام داد و به مدینه آمد و همه مردم را امان داد. مدت زندگی محمد بن عبدالله از هنگامی که خروج کرد تا وقتی کشته شد دو ماه و هفده روز بود و هنگامی که کشته شد پنجاه و سه ساله بود. عیسی بن موسی والی مدینه شد و سپس احرام عمره بست و آهنگ مکه کرد.

ابراهیم بن عبدالله

ابن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب. برادر پدر و مادری محمد است. ابراهیم این فرزندان را آورده است: حسن که مادرش امامة دختر عصمت بن عبدالله^۱ بن حنظلة بن مالک بن جعفر بن کلاب از خاندان عامر بن صعصعه است. علی که مادرش کنیزی بوده است.

هنگامی که محمد بن عبدالله قیام کرد و بر مدینه و مکه چیره شد، بصره را به ابراهیم سپرد. ابراهیم روز نخست ماه رمضان سال یکصد و چهل و پنج بصره را گشود و بر آن چیره شد و جامه سپید پوشید و مردم بصره هم جامه سپید پوشیدند. عیسی بن یونس و معاذ بن معاذ و عباد بن عوام و اسحاق بن یوسف ازرق و معاویه بن هشیم بن بشیر و گروهی بسیار از فقیهان و اهل دانش همراه او قیام کردند. او همه ماه رمضان و شوال را در بصره بود و چون خبر کشته شدن برادرش محمد بن عبدالله بن حسن به او رسید آماده شد و ساز و برگ فراهم ساخت و برای نبرد با منصور آهنگ کوفه کرد. منصور به عیسی بن موسی نامه نوشت و او را از این کار آگاه ساخت و فرمایش داد که به رویارویی ابراهیم برود. فرستاده ابو جعفر منصور هنگامی پیش عیسی رسید که احرام عمره پوشیده بود. جامه احرام از تن بیرون آورد و آهنگ رویارویی با ابراهیم کرد. ابراهیم همراه گروهی بسیار از مردم عادی که بر گروه عیسی فزونی داشت با او رویاروی شد و در منطقه باجمیری که در شانزده فرسنگی کوفه قرار دارد با یکدیگر در آویختند و جنگی سخت کردند. حمید بن قحطبه که فرمانده مقدمه

۱. ملاحظه می فرمایید که عصمت از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

سپاه عیسی بن موسی بود از جنگ گریخت و مردم هم با او گریختند.^۱ عیسی بن موسی خود را کنار آنان رساند و آنان را به خدا سوگند داد که پیوستگی و هماهنگی را حفظ کنند و مردم بدون توجه به او همچنان می‌گریختند. در این هنگام حمید بن قحطبه در حال گریز فرا رسید عیسی به او گفت: خدا را خدا را در فرمان برداری. حمید گفت: در گریز فرمان برداری نیست و گریخت و مردم همگان رفتند به گونه‌ای که میان عیسی بن موسی و لشکر ابراهیم هیچ کس از ایشان باقی نماند. عیسی در جایگاه خویش پایدار ماند و فقط همراه صد مرد از ویژگیان و خدمتگزاران خود بود. او را گفتند خدای کار امیر را قرین صلاح بدارد چه خوب است از این جا عقب‌نشینی کنی تا مردم پیش تو برگردند. این پیشنهاد را بر آنان عیب شمرد و گفت: من از جایگاه خویش عقب نخواهم نشست تا کشته شوم یا خداوند پیروزم دهد. و گفته نشده که عیسی بن موسی گریخته باشد. ابراهیم بن عبدالله همراه لشکر خود پیشروی کرد و گرد و خاک لشکر او نزدیک می‌شد سرانجام چنان شد که عیسی بن موسی و همراهانش ابراهیم بن عبدالله را دیدند. در همین حال ناگاه سواری فرا رسید که در حال حمله به لشکر ابراهیم بود و به چیز دیگری توجه نداشت. معلوم شد حمید بن قحطبه است که جامه‌های جنگی خود را تغییر داده و دستاری زرد بر سر بسته است. همه گریختگان هم از پی او بازگشتند و حمله کردند آن چنان که هیچ گریخته‌ای نماند مگر آنکه برگشت و با افراد ابراهیم در آویخت. جنگی سخت در گرفت و هر دو لشکر گروهی از یکدیگر را کشتند. حمید بن قحطبه سرهای کشتگان را پیش عیسی می‌فرستاد. در این میان گروهی بسیار با فریاد و شیون سر بریده‌ای را آوردند و گفته شد سر ابراهیم بن عبدالله است. عیسی همان دم ابن ابی‌الکرام را فرا خواند و سر را به او نشان داد. ابن ابی‌الکرام گفت: سر ابراهیم نیست. دو گروه در آن روز همچنان به جنگ ادامه دادند ناگاه تیری که دانسته نشد از کمان کدام تیرانداز بوده است بر گلوی ابراهیم نشست و تمام گلویش را برید. ابراهیم از جایگاه خود کناره گرفت و گفت مرا فرو آورید. چون او را از مرکب فرو آوردند این آیه را تلاوت کرد: «وَكَانَ امْرَأَةٌ قَدْرًا مَقْدُورًا»، «فرمان خدا سرنوشت قطعی است».^۲ ما کاری را خواستیم و خداوند کاری دیگر اراده فرمود. او را در حالی که سنگین شده بود فرو آوردند. ویژگیان

۱. بدون تردید باجمیراء غلط چاپی است باخمراء صحیح است. لطفاً به معجم‌البلدان یا قوت حموی مراجعه شود که در باره همین جنگ که آن جا بوده است توضیح داده است - م.

۲. بخشی از آیه ۳۹، سوره سی و سوم - احزاب.

و یارانش کنار او گرد آمدند و برای حمایت و دفاع از او به جنگ پرداختند. حمید بن قحطبه متوجه آن گروه شد و چون در نظرش شکفت آمد به یاران خود گفت: بر این گروه حمله برید و آنان را پراکنده سازید و متوجه شوید که چرا آن جا جمع شده‌اند. آنان حمله و جنگی سخت کردند و یاران ابراهیم را از گرد پیکرش پراکنده ساختند و خود را به او رساندند و سرش را بریدند و پیش عیسی آوردند. عیسی آن را به ابن ابی‌الکرام جعفری نشان داد و او گفت: آری این سر ابراهیم است. عیسی از اسب فرود آمد و بر زمین سجده کرد و آن را پیش منصور فرستاد.

کشته شدن ابراهیم به روز دوشنبه پنج شب باقی مانده از ذیقعدہ سال یکصد و چهل و پنج بود و به هنگام کشته شدن چهل و هشت سال داشت. مدت زندگی او از هنگام قیام تا گاهی که کشته شد سه ماه و پنج روز کم بود.

موسی بن عبدالله

او هم برادر و پدر و مادری محمد و ابراهیم است. موسی این فرزندان را آورده است: محمد، ابراهیم، عبدالله، فاطمه، زینب، رقیه، کلثم و خدیجه که مادرشان ام سلمه دختر محمد بن طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق است.

ادریس اصغر بن عبدالله

ابن حسن بن علی بن ابی طالب، مادرش عاتکه دختر عبدالملک بن حارث بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. حارث بن خالد شاعر بوده است. گوید به هنگام کشته شدن محمد بن عبدالله بن حسن، ادریس هنوز نابالغ بود و هنگامی که حسین بن علی در منطقه فح خروج کرد. ادریس هم همراهش بود و چون حسین کشته شد، ادریس به اندلس و ناحیه بربرگریخت و همان جا ماند و فرزندان بسیار شدند و بر آن نواحی پیروزی یافتند. دختری از او که نامش فاطمه بود در مدینه ماند و او را محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به همسری گرفت و برای او دختری آورد که او را هم فاطمه نام نهادند. محمد بن ابراهیم از او جدا شد.

یحیی بن عبدالله

ابن حسن بن علی بن ابی طالب، مادرش قریبه دختر رکیح بن ابی عبیده بن عبدالله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قُصَی است. یحیی بن عبدالله تنها پسری به نام محمد آورده است که مادرش خدیجه دختر ابراهیم بن طلحة بن عمر بن عبیدالله بن معمر تیمی از قبیله قریش است.

خلیفه هارون در جستجوی یحیی بن عبدالله بر آمد که همراه حسین بن علی در جنگ فح قیام کرده و جان به در برده و گریخته بود. یحیی از هارون بیمناک شد. نخست خود را پوشیده داشت و سپس به منطقه دیلم رفت. آن جا گروهی بسیار به او پیوستند. هارون، فضل بن یحیی بن خالد را همراه امان و تعهد پذیرفتن خواسته‌های یحیی به سوی او گسیل داشت. یحیی زینهاری فضل را پذیرفت و فضل او را پیش هارون آورد. هارون او را پذیرفت و اجازه بازگشت به مدینه داد. یحیی به مدینه برگشت و همان جا درگذشت.

علی بن حسن

ابن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، نام مادرش فاطمه و مشهور به أم حبان و دختر عامر بن عبدالله بن بشر بن عامر ملاعب الاسنه بن مالک بن جعفر بن کلاب از خاندان عامر بن صعصعه است. به علی بن حسن از بسیاری عبادت و فضیلت و پارسایی و کوشش سجاد می‌گفتند. علی بن حسن این فرزندان را آورده است: حسین بن علی، او همان است که به روزگار خلافت موسی^۱ مردم را به بیعت با خویش فرا خواند و در فح قیام کرد. در آن سال عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی و محمد بن سلیمان - همگی از سران بنی عباس بودند - که حج گزارده بودند با همراهان و سپاهیان و خدمتگزاران خود جمع شدند و در فح با حسین رویاروی شدند و جنگ کردند. حسین هم با همراهان خود با ایشان کارزار کرد و چون شمار دشمن بسیار شد یاران حسین گریختند. آنان حسین را کشتند

۱. یعنی موسی الهادی خلیفه چهارم عباسیان که به سال ۱۶۹ به خلافت رسید. برای آگاهی بیشتر در باره او و قیام حسین در منابع به ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، چاپ نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۳۰۴-۲۸۹ مراجعه فرمایید.

و سرش را پیش موسی فرستادند. دیگر فرزندان علی بن حسن عبارتند از حسن و محمد و عبیدالله و کلثم و رقیه و فاطمه و أم‌الحسن و مادرشان زینب دختر عبدالله بن حسن - خواهر محمد و ابراهیم - بوده است. این زینب هم از زنان شهره به عبادت و پارسایی بوده است. گفته می‌شده است در مدینه هیچ زن و شوهری به عبادت علی و زینب نبوده‌اند. هنگامی که ابو جعفر منصور فرمان داد که عبدالله بن حسن و برادران و افراد خاندانش را پیش او گسیل دادند همین علی بن حسن را هم گرفتند و همراه آنان فرستادند. آنان در زندان هاشمیه کوفه زندانی شدند و علی بن حسن به سال یکصد و چهل و پنج در زندان در گذشت.

حسن بن زید

ابن حسن بن علی بن ابی طالب. مادرش کنیزی بوده است. حسن بن زید این فرزندان را آورده است: محمد که کنیه او هم به نام همین پسرش ابو محمد بوده است، قاسم و ام‌کلثوم که او را ابو العباس سجاح خلیفه عباسی به همسری گرفت و برای او دو پسر آورد که در کودکی در گذشتند، مادر ایشان أم سلمة دختر حسین اَثَرَم است که پسر حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بوده است. علی و ابراهیم و زید و عیسی که مادرشان کنیزی بوده است. اسماعیل و اسحاق اعور که از کنیز دیگری زاده شده‌اند. عبدالله که مادرش ریاد دختر بسطام بن عمیر بن سلیل بن قیس بن مسعود بن قیس بن خالد ذی‌الجذین بن عبدالله بن عمرو بن حارث بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان بوده است.

کنیه حسن بن زید، ابو محمد است. او محدثی مورد اعتماد بوده و احادیثی نقل کرده است و ابو جعفر منصور او را به حکومت مدینه گماشت. پنج سال عهده‌دار آن کار بود. منصور سپس بر او خشم گرفت و او را برکنار کرد و مورد عقوبت قرار داد و همه اموال او را گرفتند و فروخت و او را زندانی کرد و عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس را به حکومت مدینه گماشت. مهدی عباسی که ولیعهد بود پوشیده به عبدالصمد نوشت پرهیز که از تو آسیبی به حسن بن زید نرسد. با او مهربانی کن و کار را بر او گشاده دار. عبدالصمد چنان کرد. حسن بن زید تا هنگامی که منصور زنده بود همچنان در زندان به سر برد و چون منصور در گذشت مهدی او را از زندان بیرون آورد و پیش خود فرا خواند و همه اموال او را

به او برگرداند. حسن بن زید همچنان با مهدی بود و چون مهدی به سال یکصد و شصت و هشت آهنگ حج کرد حسن بن زید با او همراه شد. چون در آن سال میان راه آب کم بود و مهدی از تشنه ماندن یاران خود بیم کرد از میان راه برگشت و آن سال حج نگذارد. حسن بن زید به قصد مکه به راه خود ادامه داد. چند روزی بیمار شد و در منطقه حاجر^۱ به سال یکصد و شصت و هشت در گذشت و همان جا به خاک سپرده شد.

جعفر بن محمد...^۲

عبدالله بن محمد

ابن عمر بن علی بن ابی طالب. مادرش خدیجه دختر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است. عبدالله دارای لقب دافن است. گاه از پدر خود و جز او روایت کرده و مردی کم حدیث بوده است. او در پایان حکومت منصور عباسی در گذشته است.

برادرش، عبیدالله بن محمد

از او هم گاهی حدیث نقل شده است.

برادر دیگرشان، عمر بن محمد

مادرش خدیجه دختر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است. از او هم گاهی روایت شده است. عمر بن محمد این فرزندان را آورده است: ابراهیم، اسماعیل، حبیب، موسی که

۱. نام یکی از منازل نزدیک مکه و پیش از معدن نقره به معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۷ مراجعه شود.
 ۲. جای تأسف است که شرح حال حضرت صادق علیه السلام در این نسخه هم از میان رفته است. تردیدی نیست که مولف طبقات با توجه به فراوانی احادیث حضرت صادق در باره ایشان به تفصیل مطالبی نوشته است. امیدوارم به لطف خداوند این افتادگیهای طبقات به دست آید.

زُبیر بن سعید

ابن سلیمان بن سعید بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش حمیده است که حماده هم هموست و دختر یعقوب بن سعید بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. زبیر این فرزندان را آورده است: قاسم که کنیه او هم به نام همین پسر ابوالقاسم است. و محمد اکبر و رقیه که در کودکی در گذشته‌اند و مادرشان ام‌مغیره دختر اسحاق بن سلیمان بن سعید بن نوفل بن حارث است. اسحاق و طاهر و دخترانی به نامهای بُریکه و ام‌قاسم و فاطمه و ام‌سعید که مادرشان کنیزی بوده است. حسن و سعید و محمد اصغر و ابراهیم و دخترانی به نامهای سحیفه، سکینه و زینب که مادرشان دختر حسن بن زبیر بن ولید بن سعید بن نوفل است. فضل، محمد اوسط، کلثم کُبری و کلثم صغری و عایشه که مادر ایشان هم کنیزی بوده و همگی در کودکی در گذشته‌اند.

زبیر مردی کم‌حدیث بوده و به روزگار حکومت منصور در گذاشته است.

عُمر بن حَمْزَه

ابن عبدالله بن عمر بن خطاب. مادرش ام‌حکیم دختر مغیره بن حارث بن ابی ذئب از خاندان عامر بن لُوی است. عمر بن حمزه تنها پسری به نام حمزه داشته که مادرش فاطمه دختر سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب است. ابواسامه و جز او از عمر بن حمزه روایت کرده‌اند.

عبدالرحمان بن عبدالله

ابن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق، او همان کسی است که به او ابن ابی عتیق گفته می‌شده است و گاهی از او روایت شده است.

حفص بن ابی بکر

ابن حفص بن عمر بن سعد بن ابی وقاص زُهری. گاهی از او روایت شده است.

مادرشان کنیزی بوده است. و فاطمه که نام مادرش را برای ما نگفته‌اند.

قدامة بن موسى

ابن عمر بن قدامة بن مظعون بن حبيب بن وهب بن حذافة بن جمح. مادرش نَفِیْعَة دختر عبدالله بن عقیل بن ابی طالب است.

لُوط بن اسحاق

ابن مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف. مادرش ام اسحاق دختر سعید بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم است. کنیه لوط، ابو مغیره بوده است. و او مردی دانشمند و عابد و کم حدیث بوده و در پایان خلافت منصور در گذشته است.

محمد بن لوط

ابن مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف. مادرش کنیزی بوده است. محمد بن لوط پسری به نام عتبه داشته است که مادرش دختر عتبه بن عتبه بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بوده است.

کنیه محمد بن لوط، ابو مغیره بوده و گاهی از او روایت شده است. او مردی کم حدیث بوده و به روزگار حکومت ابو جعفر منصور در گذشته است.

یزید بن عبدالملک

ابن مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم. یزید این فرزندان را آورده است: عبدالواحد که مادرش را برای ما نام نبرده‌اند. خالد و یحیی که مادرشان کنیزی بوده است. کنیه یزید، ابو خالد بوده و گاه از او روایت شده است. مردی چابک و دلیر و مورد اعتماد بوده و او را احادیثی است. او در مدینه به سال یکصد و شصت و هفت در گذشته است.